بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 69**

جلسه۱۰/ ۱۱/ ۸۸ ادامه تحلیل جمع عرفی (چکیده بحث)

**ادامه تحلیل جمع عرفی**

**چکیده بحث قبل**

بحث در جمع عرفی بود. محصل عرض ما این بود که در کلمات معصومین جمع عرفی در موارد اظهر و ظاهر بازگشت می کند به این که ظهور ظاهر از ابتدا وجود نداشته است و ما کشف می کنیم که در صغرای ظهور اشتباهی رخ داده است به جهت دلیل اظهر. هر استظهاری مبتنی بر یک سری اصول و مقدمات ظهورگیری است؛ مانند اصل عدم خطا در تحمل روایت یا اصل عدم خطا در ادای روایت یا اصل اشتراک ظهور فعلی با ظهور زمان نص (عدم تغییر ظهورات در طول زمان، که اصل عدم نقل از شاخه های همین این اصل می باشد) یا اصل تطابق ظهور شخصی و ظهور نوعی. با وجود دلیل اظهر کشف می کنیم که در یکی از این مقدمات اشتباهی رخ داده است. مثلا در مورد اصل اخیر، ظهور دلیل برای شخص مخاطب، اماره ای است بر فهم عرفی و نوعی که این اصل گاهی با جمع عرفی از بین می رود.

به هر حال ظهوری که طریق برای شناخت مراد استعمالی یا تفهیمیِ متکلم است به وسیله دلیل اظهر از بین می رود. ظهور مذکور، ظهور نوعی کلام نزد مخاطبین معاصر معصوم است. ما به وسیله جمع عرفی در صغرای این ظهور تصرف می کنیم. البته جمع عرفی به دو شکل است؛ گاهی می گوییم ظهور دلیل ظاهر مانند ظهور اظهر است و گاهی می گوییم مخالف اظهر نیست، بدون این که به آن ظهور موافق بدهیم. این مطلب در بررسی مثال های جمع عرفی روشن تر می شود.

**دو قسم جمع عرفی؛ در مرحله مراد استعمالی و در مرحله مراد جدی**

جمع عرفی متعارفی که وجود دارد، ناظر به ظهور استعمالی است. یک سوالی که اینجا مطرح است این است که اگر امر دائر باشد بین تصرف در ظهور استعمالی و ظهور کلام در مراد جدی، کدام مقدم است؟ شهید صدر در این بحث می فرمایند اگر چه جمع عرفی در مرحله مراد استعمالی است، ولی می توانیم آن را در مرحله مراد جدی مطرح کنیم و بگوییم عرف وقتی این دو کلام را می بیند، یکی را قرینه می گیرد بر این که در آن دیگری اراده جدی بر طبق اراده استعمالی وجود نداشته است. حال امر اگر دائر شود بین جمع عرفی های متعارف یا جمع عرفی در مراد جدی کدام مقدم است؟ شاید بتوان

این تفصیل را قائل شد که اگر امر دائر بین دو نوع تصرف در یک دلیل باشد، یا باید قائل به عدم اراده استعمالی در یک دلیل بود یا قائل به عدم اراده جدی در همان دلیل.

بحث از این قسم شبیه بحث ازحجیت عام مخصص در تمام باقی است. شیخ انصاری طبق تفسیر شهید صدر تخصیص را تصرف در مراد استعمالی می داند. مرحوم آخوند این گونه تقریب می کنند که تخصیص، تصرف در مراد جدی می باشد. شهید صدر در اینجا این اشکال را مطرح می کنند که ما در اینجا می دانیم که یک اصلی از بین رفته است؛ یا باید بگوییم مراد استعمالی طبق ظهور استعمالی نیست کما یقوله الشیخ الانصاری و یا از اصل مطابقت بین مراد جدی و مراد استعمالی صرف نظر کنیم. چه دلیلی داریم که باید بر اصل اول تحفظ کنیم؟

ما در آن بحث عرض می کردیم که بعید نیست گفته شود (اگر چه این مطلب را یک بیان فنی نمی دانیم) تقدم رتبی مراد استعمالی نسبت به مراد جدی، منشا می شود که عرف به این نتیجه برسد که در مراد جدی تصرف کند و تا وقتی که محذوری در مراد استعمالی نباشد، بر آن تحفظ کند.

در اینجا هم همین حرف مطرح است که اگر امر دائر باشد بین تصرف در مراد استعمالی (حال یا ذاتاً به مبنای ما یا حجیۀً به مبنای شهید صدر) یا مراد جدی، تقدم رتبی مذکور سبب تقدیم تحفظ بر مراد استعمالی می شود. ولی در اینجا و در جهت جاری در این بحث این نکته اهمیت چندانی ندارد؛ چون به هر حال باید در یک دلیل تصرف کرد. ولی در بحث حجیت عام مخصص در تمام باقی، این بحث اثرگذار است.

ولی اگر تصرف در دو دلیل مطرح باشد؛ به این شکل که یک دلیل اظهر است، ولی احتمال تقیه در آن مطرح است (چون مثلا موافق عامه است) و دلیل دیگر ظاهر است، ولی در آن احتمال تقیه وجود ندارد، در اینجا کدام یک از دو ظهور مقدم است؟ در اینجا ممکن است اظهر را حمل بر تقیه کرد و از طرف دیگر هم ممکن است در ظهور استعمالیِ ظاهر تصرف کرد. به نظر ترجیح خاصی به نظر نمی آید. ظاهرا ملاک همان اظهر و ظاهر است. ولی به هر حال بحث جای تامل بیشتری است. در اینجا بحث تقدم رتبی مطرح نیست؛ چون تصرف در دو دلیل، مطرح است. ما می توانیم در اظهر تصرف کنیم بحمله علی التقیه یا در دلیل ظاهر بصرفه عن ظهوره الاستعمالی. و اگر اظهر و ظاهری در کار نباشد، به اجمال یکی از دو دلیل می انجامد.

**مقایسه تصرف در دلالت با تصرف در سند**

بحث دیگری که هم در اینجا به اجمال به آن اشاره و تفصیل آن را به مباحث تعادل و ترجیح واگذار می کنیم، این است که همه آنچه گفته شد در فرضی بود که دو دلیل مطرح در محل بحث از جهت سند

قطعی باشند. ولی اگر دو دلیل از جهت سند ظنی باشند، چرا جمع عرفی بر رفع ید از ادله حجیت ظهور مقدم است؟ چرا بر سند هر دو دلیل (در هر دو گونه جمع عرفی) تحفظ می شود؟ در مطرح بودن این سوال تفاوتی ندارد که ما جمع عرفی را در مرحله مراد استعمالی بدانیم یا مراد جدی. به تعبیر دیگر قاعده الجمع مهما امکن اولی من الطرح، اقتضا می کند که تا می توانیم بر صدور هر دو دلیل تحفظ کنیم؛ دلیل این قاعده چیست؟ اولویت در این قاعده، اولویت استحبابی نیست. این اولویت مانند آیه "و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض" اولویت تعیینی می باشد.

ما می گفتیم که جمع عرفی مستلزم کنار گذاشتن یکی از اصول عقلایی مربوط به دلالت است؛ مانند اصل در مقام بیان بودن یا اصل در مقام بیان حکم فقهی بودن یا اصل تساوی ظهور دلیل در زمان حال و ظهور دلیل در عصر صدور. سوال این است که چرا باید از یکی از این ها رفع ید کرد، ما اصول دیگری هم داریم مانند اصل صداقت و مطابق با واقع بودن قول ثقه که می توان از آنها رفع ید کنیم. در اینجا نکته ای وجود دارد که نوعا احتمال اشتباه در جهاتی که منشا ظهور هستند، از اشتباه در اصل تحمل روایت، بیشتر است. قرائن حالیه ای بوده که به اعتماد آنها، متکلم برخلاف اصل اولی در دلالت رفتار کرده است. غفلت از این قرائن حالیه بیشتر است تا اشتباه در اصل صدور؛ مثلا اگر دو نفر در گزارش یک حادثه ای با هم اختلاف داشته باشند، احتمال اشتباه یا کذب یکی از آنها در اصل یک واقعه بسیار بعید تر است تا اشتباه در درک جزییات آن واقعه؛ زیرا اهتمامی که نسبت به اصل تحقق یک واقعه در میان انسان ها هست، بیشتر است از اهتمام آنها به جزییات حادثه. البته روشن است که بحث جاری ما در روات ثقات است که مقیدند حادثه را به درستی نقل کنند به مطلق روات.

به تناسب عرض می کنیم که صاحب معالم در منتقی الجمان به تناسب تعریف صحیح این بحث را مطرح کرده است که شرط صحت یک خبر عدم اضطراب آن است (این مطلب را ظاهرا از شهید ثانی نقل می کنند). اضطراب این است که دو نفر یک واقعه را به دو شکل طرح کرده باشند. ایشان به این مطلب اشکالاتی را ذکر می کنند. یکی از اشکالات این است که مجرد اختلاف به دو شکل در نقل خبر موجب سلب اعتبار از آن خبر نیست. در کتب اهل سنت گاهی یک خبر به هفت شکل نقل شده است که در اینجا حتی اگر راوی ثقه هم باشد، احتمال خطای او در تحمل روایت جدی است. ولی این که به دو شکل نقل شود، دلیل بر این نیست که روایت معتبر نباشد؛ شاید اختلاف نقلِ دو روایت از این راوی به این جهت بوده که عنایتی به جزییات خبر نداشته است. بحث ما شبیه این بحث است. بلکه با توجه به این که اختلاف در دو راوی است، احتمال اشتباه در جزییات در این بحث طبیعی تر از احتمال اشتباه از یک راوی در دو بار نقل است.

گاهی برخی در کتب تاریخی می خواهند از اختلافاتی که در نقل یک خبر رخ داده است، استفاده کنند که چنین ماجرایی اصلا اتفاق نیفتاده است. در حالی که این اختلافات اصل حادثه را تاکید و تایید بیشتری می کند. مثلا دو نفر از یک جلسه سخنرانی گزارشی تهیه کرده اند؛ یکی می گوید جمعیت حاضر نود و پنج نفر و دیگری می گوید که نود و هشت نفر بوده اند. در اینجا حتی ممکن است هر دو نفر هم در جزییات اشتباه کرده باشند، ولی این مساله سبب سلب اعتماد به اصل برگزاری چنین جلسه ای نمی شود.

البته گاه هست که غفلت از خصوصیت مساوی با غفلت از اصل واقعه است. ولی بحث ما در جایی است که چنین ملازمه ای در اشتباه نباشد.

خلاصه به نظر می رسد که چون احتمال عدم صدور یکی از دو خبر بسیار ضعیف تر از عدم اراده خلاف ظاهرِ یکی از دو خبر است، جمع عرفی بر تصرف در سندِ یکی از دو خبر، مقدم است. البته تقریبات دیگری مانند حکومت ادله حجیت سند بر ادله حجیت ظهور هم ذکر شده که فعلا نیازی به طرح و بررسی آنها نمی بینیم.

**اشاره به نمونه هایی از جمع عرفی**

در بحث ما چند مورد جمع عرفی مطرح شد که یکی از اینها حمل امر بر استحباب بود. این حمل بیشتر در مواردی است که ما از دلیل اظهر فهمیده ایم که موقف متکلم موقف اخلاقی بوده است یا این که در مقام بیان افضل افراد واجب بوده است. نمونه شایع این گونه جمع، اخبار غسل جمعه است که با وجود ادله ای که در آن احتمال ایجاب هست، به جهت ادله صریح در عدم وجوب، ادله دسته اول حمل بر استحباب می شوند. البته در خصوص این مثال شاید بسیاری از روایات دسته اول ظهور در وجوب هم نداشته باشد؛ مثلا در روایتی آمده که غسل جمعه، بر صغیر و کبیر و حر و مملوک و ... ، واجب است. این روایت در مقام بیان اصل وجوب نیست، بلکه در مقام تعمیم حکم مفروض است. در این جا دلیل، ظهور در وجوب ندارد. در غسل احرام هم همین حرف مطرح است. اکثر احادیثی که در بحث غسل احرام وارد شده است، ظهور در وجوب ندارند؛ به دلیل این که در مقام بیان اصل حکمِ غسل احرام نیستند و در مقام بیان جزییات می باشند. در جایی که از جزییات یک مطلبی سوال شود، ظهور در وجوب اصل آن نخواهد داشت. حاج آقا سابقا به جهت برخی روایات قائل به وجوب غسل بودند، ولی با توجه به این که اهل سنت همین اوامر را از پیامبر نقل کرده اند و آنها را حمل بر استحباب کرده اند، ما از این فتاوا فضای صدور روایات را کشف می کنیم و می فهمیم اوامر ظهور در وجوب نداشته اند. البته در این مثال بحث جمع عرفی مطرح نیست، ولی این مشابهت با بحث جمع

عرفی دارد که علت حمل امر بر استحباب، کشف فضای حاکم بوده است؛ نظیر روایات ناهیه از خوردن پنیر که به جهت سیره قطعی بر جواز در می یابیم که این روایت در مقام بیان حکم فقهی الزامی نیستند.

گونه دیگری جمع عرفی حمل روایتِ ظاهر در مولویت بر ارشادیت است یا عکس آن؛ مثلا علما معتقدند که امر از چیزی که احتمال جزییت یا شرطیتِ مرکب در آن مطرح است، ظاهر در ارشادیت است و نهی از محتمل المانعیه، ظاهر در مانعیت. لذا ادله ناهی از ارتماس صائم را ظاهر در مبطل بودن ارتماس می دانند. حاج آقا می فرمودند که با فرض پذیرش این مبنا، می توان با توجه به ادله صریح در عدم مبطلیت ارتماس، نواهی فوق را حمل بر مولویت کرده و از آنها صرفا حرمت تکلیفی ارتماس را نتیجه گرفت.